

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۳۰ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۴۳

قصائد

- ۳۹ -

شهبزاده محمود

دوش از مسیر گردون، چون آفتاب انور^۱
نقاش صنع بیچون، کرد از کمال صنعت
گنجور گنج حکمت، کرد از خزانه غیب
گرد سپاه ظلمت، بگرفت روی گیتی
خور در زمین نهان شد، مانند تاج دارا
خور چون سکندر آمد، کان را فلک پس از وی
گفتی سپهر ارزق، مانند نوعروسی ست
زورق به ساحل افگند، زین پهن بحر اخضر
از اختران زرافشان، این صفحه مصور
سطح زمین پر از مُشک، نطع فلک پر از زر
از دارِ ملکِ مغرب، تا تختگاهِ خاور
مه بر فلک علم زد، چون رایت سکندر
هر گوشه پادشاهی، بر سر نهاده افسر
هر هفت کرده خود را، از هفت جرم از هر^۲

^۱ الف. خاور

با خود جهان بیاراست، جشنی و اندران جشن
کیوان نهاده کُرسی، در پیش تخت خورشید
برجیس ماجرا گفت، ناهید خون رز ریخت
مریخ آتشین خوی، آمیخته خنجر تیز
آواز چنگ ناهید، افتاده در سماوات
در مجمع ثریا، با صدهزار شادی
عطار ظل مخروط، از بهر مجمر چرخ
بزمی بدین نکویی، دانی که از پی چیست؟
آبای سبوعه در وی، ریزند فتنه از صلب^۴
وان فتنه‌ها چو زاید، زین مادران فرتوت
عُشری ازین بلاها، بر دیگران نویسند
زان جمله نیز عشری، از بهر همگان است
یارب چه کردمی من، با این همه بلاها؟
سرحلقه سلاطین، فرمانده خواقین^۵
شهبزاده معظم، محمود آسمان رخش
آن خسروی که از وی، مدروس^۶ گشت باطل
از شرم خاطر او، خورشید عالم افروز
گر از سموم خشمش، ببندد تقی، بدخشان
ور از نسیم خُلقش، بوئی رسد به آتش
بر لوح خاطر او، از مشرق سعادت
اسرار چرخ پیدا، آثار لطف ظاهر
شاهای مراسم خصمی، در پی که هست اورا
وز جور آن ستمگار، از هر مقام و منزل
چون داده ای مرا جای، در ظل رأفت خویش

افلاک گشته ساقی، اجرام گشته ساغر
زان سان که پیش شاهان، پیران رأی گستر
بر دفتر عطارد، صد جا نوشته محضر
تا جدی را کند ذبح، از بهر مجلس خور
از بارگاه برجیس، تا خرگه دوپیکر
تاج شرف نهاده، ماه مُنیر بر سر
در بزمگاه انجم، آماده کرده عنبر^۳
تا مشتبّه نگرده، با بزمهای دیگر
تا از مشیمه بیرون، آرند چار دختر^۷
هریک شود از آنها، سرمایه بسی شر
باقی حواله گردد، بر اهل شعر و دفتر
باقی هر آنچه ماند، مر بنده راست یکسر
گر ملجأ ام نبودی، درگاه شاه کشور
سلطان آسمان جاه، خاقان اردوان فر^۸
کز نعل مرکب او، خورشید راست افسر
بازار معن و حاتم، ناموس فضل و جعفر^۹
گه زیر چادر ابر، گه در نقاب اغبر
جز کهربا نخیزد، از کان لعل احمر
ماهی شود به رغبت، همخانه سمندر
در نوک خامه او، آن طوطی سخنور
تیر سپهر مخفی، آب حیات مضمّر
نام اختر جفاکیش، مأوا سپهر اخضر
من گشته ام گریزان، آورده رو بدین در
مپسند خاطر مرا، از وی خراب و ابتز

^۲ فیض محمد کاتب در حاشیه کتاب «اختر» درج نموده است

^۳ الف. مجمر

^۴ "صلب": کلمه عربی و در معنای "مهتره پشت". در قدیم فکر می کردند، که نطفه از مهتره پشت برون می آید

^۵ ب. چهار مادر

^۶ "خوانین" و "خواقین" هر دو جمع عربی "خان" و "خاقان" است - جمع سالم مذکر

^۷ "مدروس": کلمه عربی و در معنای "مدرس"، که "فرسوه" را گویند "مدروس" و در معنای "مدرس"، که "فرسوه" را گویند

^۸ "معن و حاتم و فضل و جعفر" نام شخصیتهای تأریخ عرب، که هر کدام شهره وقت خود بودند.

نخلی، که سبز کردی در باغ دولت خود
زین بیش نیز بودند، در ذیل ربع مسکون^۹
شاهان بنده پرور، نگذاشتند هرگز
خوش آن زمان که می گفت، از روی شادمانی
از دولت تو شاها! شاد است خاطر من
زان روزگار دولت، این بیت یادگار است
آن بنده نیستم من، کز روی بیوفائی
حاشا! که شهریاران، گر شهرها دهندم
شه گر مرا نخواهد، در جرگه غلامان
یک ذره خاک راهت، در پیش دیده من
چندان، که چرخ گردد، بادا ترا به گیتی

بشکستنش روا نیست، هرچند ناورد بر
مردان قافیه سنج، شاهان بنده پرور
مداح خویشان را، در دست چرخ، مضطر
"خاقانی" سخندان، با سیف الدین مظفر
چون خاطر ارسطو، از دولت سکندر
بگذشته سال ششصد، چیزی هنوز برسر^{۱۰}
از آستان اعلی، تا زنده ام، کشم سر
آید مرا به خاطر، عزم مقام^{۱۱} دیگر
گردم بر آستانش، چون جوگیان مجاور
بهتر ز تاج خاقان، خوشتر ز تخت قیصر
اسباب شهـریاری، آماده و میسر

امید دشمنانت، از شش جهت بُریده

چون مهره ای، که افتد اندر میان ششدر^{۱۲}

^۹ "ربع مسکون": کنایه از "تمام رقبه قابل سکونت کره زمین"

^{۱۰} معنای مصراع اینست، که "چیزی بیشتر از شش صد سال"

^{۱۱} "مقام": "به صم میم) در معنای "جای اقامت کردن"، اسم مفعول مصدر "اقامه" (باب "افعال")

^{۱۲} "ششدر": حالتی در نردبازی؛ که دانه در موضع مات و شکست قطعی قرار گیرد